

اسلام شناسی اجتماعی در ایران

زن در گرداب شریعت

(زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

توجه: برای تهیه کتاب به کتابفروشی‌های معتبر در اروپا و آمریکا و یا مرکز توزیع آن در آلمان، کتابفروشی فروغ تلفن: ۰۰۴۹۲۲۱۹۲۳۵۵۷۰۷ و فاکس ۰۰۴۹۲۲۱۲۰۱۹۸۷۸ مراجعه فرمائید.

آدرس برای اظهار نظر و اطلاعات:
ggheyredini@yahoo.com

پروفسور رضا ایرملو

استاد جامعه شناسی - سوئد



فصل یازده
اشکال جدید خانواده

کتمان ستم جنسی زیر عنوان "روح واحد خانواده"

خانواده از نظر همه‌ی مذهبی‌های خط یهودی‌گری با سابقه‌ی اجتماعی قبیله‌ای، از جمله همه‌ی خطوط اسلامی، "نهادی مقدس" است. به روایت سوره‌ی آفرینش کتاب عهد قدیم (تورات)، پس از آنکه آدم و حوا گناه کردند و به اخراج از بهشت محکوم شدند، نهاد خانواده از سوی خداوند شکل گرفت و وظایف زن و مرد از همان آغاز مشخص شد. از آن پس نیز نه فقط خانواده، بلکه همراه با آن پدر، طایفه و قبیله تقدیس شد و این سنت الهی از دینی به دینی دیگر و از قبیله‌ای به قبیله‌ی دیگر منتقل شد تا رسید به اسلام.

خانواده و خویشاوندی از نو در کتاب و سنت اسلامی تقدیس شد و مورد توجه و تأیید قرار گرفت و از آن پس به عنوان نهادهای مقدس در مرکز توجه همه‌ی اسلامیست‌ها و متعصبان مذهبی قرار گرفت و ارج و قرب یافت. این ارج و قرب مذهبی و فرهنگی به قدری است که بسیاری از اسلام‌گرایان حتی ستم جنسی علیه زنان و کودکان را به خاطر ضرورت بقای خانواده توجیه می‌کنند و آنها را برای بهروزی اعضای خانواده از هر عدالتی که باعث پاشیده‌شدن خانواده شود، بهتر می‌پندارند. این است که بنیادگرایان ما نیز نهاد خانواده را در هر فرصتی می‌ستایند و برای حفظ و تحکیم آن عناوین و دلایل جدید می‌تراشند.

نباید فراموش کرد که از زاویه‌ی اسلام‌گرایان، نه هر خانواده خانواده است و نه هر رابطه‌ی خانوادگی قابل دفاع و حمایت است. برای آنان خانواده‌ای مقدس است که بر اساس میانی اسلامی و شرعی بنا شده باشد و از مناسبات شرعی تبعیت بکند. این گرایش تا به جایی است که این آقایان با وجود تعصب شدید اسلامی، خانواده‌ی "شرعی مسیحی" را می‌ستایند و آنرا

در برابر "خانواده‌های اروپایی غیر مذهبی" تقدیس می‌کنند. شریعتی حتی تا جایی در این جانبداری پیش می‌رود که مناسبات درونی خانواده‌ی قرون وسطایی اروپای مذهبی را بهتر از خانواده‌ی مدرن جامعه‌ی سکولر اروپای امروزی می‌داند و بازگشت به ننگزشته را تنها راه رهایی مردم اروپایی از مسایل و مشکلات امروزی معرفی می‌کند.

مطهری نیز خانواده و مصالح خانواده را بر هر مصلحت فردی ترجیح می‌دهد و بسیاری از امور و سنت‌های مردسالار را که دیگر قابل دفاع نیستند، به خاطر حفظ مصالح خانواده قابل پذیرش اعلام می‌کند. وی از این نظر، دیدگاه عام اسلامی‌ها حتی شریعت خواهان چهارگوشه‌ی جهان را منعکس می‌کند.

آنچه نظریات شریعتی را در این زمینه از نظریات مطهری جدا می‌کند، آن است که او خانواده‌ی شرعی را در هر شکل خود "واحد تعاونی" می‌خواند و تقسیم کار نابرابر جنسی را با عنوان "روح واحد خانواده" (۲۹۱) تقدیس می‌کند. وی با بکار گرفتن این ترم علوم اجتماعی که برای آخوندهای تعلیم‌دیده در قم و نجف تازگی داشت، بر آن بود تا سیستم روابط درون خانواده را به سازمان اداری و سلسله‌مراتب تعاونی‌ها تشبیه کند و از این راه، نابرابری جنسی و بی‌عدالتی موجود بین زن و شوهر را قابل توجیه جلوه دهد. این همان کاری بود که از عهده‌ی مطهری و سایر وفاداران به تعلیمات مدرسه‌ای و حوزه‌ای بر نمی‌آمد و شریعتی تحصیلکرده‌ی دانشگاهی مأمور انجامش بود.

شریعتی در جریان کشش و کوشش ستایش "خانواده‌ی شرعی در اروپا" فراموش می‌کند که در جوامع و خانواده‌های مسیحی نوع روستایی قرون ماقبل رنسانس و دوره‌ی ماقبل نظام سرمایه‌داری اروپا، زن به سبب جنسیت خود در پائین‌ترین رده‌ی هرم تقسیم قدرت اجتماعی و مالکیت اقتصادی قرار داشت و

(۲۹۱) - شریعتی، پیشین، ص ۸۱.

سهمی جز تبعیت از مرد و وظیفه‌ای جز خدمت به مرد - به خانواده‌ی مرد، فرزندان مرد، اموال مرد، وظائف و روابط اجتماعی مرد، حکومت و دولت و حتی دین و خدای مرد - نداشت و به همین دلیل، آن «روح جمعی مشترک» جز به بهره‌کشی شدید از جنس زن نمی‌انجامید.

وی باید واقف می‌بود که بر اساس ارزش‌های جاری جهانی «روح واحد خانوادگی» و «روح جمعی» و هر مشارکت انسانی دیگر، زمانی می‌تواند انسانی، عادلانه و قابل دفاع فرض شود که حداقل:

- ارزش آدم‌های شرکت‌کننده در آن برابر فرض شوند و،

- تقسیم کار بین آنان عادلانه باشد. باید می‌دانست که زمانی می‌توان از «روح واحد»، و «مناسبات روانی و اخلاقی و روحی» در یک سازمان و واحد اجتماعی نام برد که در آن:

- بخشی از اعضاء مورد بهره‌کشی جمعی دیگر قرار نگیرند،

- فقط عده‌ای مجبور نباشند که خود را فدای دیگرانی کنند که حاضر به فداکاری متقابل نیستند و،

- تقسیم مواهب و دردمندیها بین اعضاء فارغ از نابرابری‌ها، از جمله نابرابری جنسی انجام گیرد. در واقع «روح جمعی مشترک» تا زمانی که واحد خانواده یک سازمان مبتنی بر بهره‌کشی جنسی است، وجود خارجی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. با این وجود، وی از یک چنین به اصطلاح "واحد تعاونی" دفاع می‌کند تا همراه با همه‌ی طرفداران نابرابری جنسی، از جمله هم‌رزم حسینی‌ی ارشاد مطهری دلیل بیاورد که:

- زن جز در درون خانواده، چه به صورت دختر و چه به صورت همسر، وجود خارجی ندارد؛

- زن نمی‌تواند و نباید تنها و مستقل زندگی کند و

- زن نباید (آنگونه که اروپائیان انجام دادند و نتیجه‌اش را هم دیدند) خود را از حوزه روابط موجود در آن «روح واحد و جمعی خانواده»، که به قول شریعتی به او، برازندگی، شخصیت و شرف «زن بودن» عطا می‌کند، دور

نگه دارد و بالاخره،

- زن نباید برای تشکیل زندگی خانوادگی و در روابط خود با مرد و جامعه مردان، جز به آنچه در کتاب های مقدس آمده گوش فرا دهد یا تغییراتی را طلب کند.

اینها همه نشان می دهند که اینان نیز مثل بنیادگرایان دیگر، هیچ تعهد و دلبستگی به ارزش های جهانی و امروزی ندارند. برای آنان "برابری" و "عدالت" و "تعاون" مفاهیمی دیگر با معانی و تعاریف دیگرند. از نظر آنان، زن و مرد "فطرتاً" نابرابر خلق شده اند و "عدالت" ایجاب می کند که این نابرابری در همه ی زمینه های زندگی و تقسیم کار اجتماعی رعایت شود. از این دیدگاه، تعاون خانوادگی جز همکاری و اشتراک دو موجود نابرابر و به طور طبیعی تسط جنس نر بر جنس مرد نیست.

اشکال رایج خانواده در جوامع آزاد

فارغ از عمل و اندیشه‌ی بنیادگرایان اسلامی که خواهان برگرداندن مردم به دوره‌ی قبیله‌ای و تحمیل سنت‌ها و عرف و عادات آن دوره به مردم این زمانه‌اند، دنیا و در آن میان اروپا، و هم‌چنین جامعه‌ی ایران، در حال تغییر و تحول‌اند. بت‌های ارزشی و اخلاقی سابق که بنیادگرایان اسلامی "فطری و دائمی" می‌پندارند فرو می‌ریزند و معیارهای جدید جای نیک و بد‌های سابق را می‌گیرند. زنان و زندگی اجتماعی آنان بخشی از پروسه‌ی تحولات را می‌سازند. توسعه‌ی دموکراسی، برابری و عدالت اجتماعی، مناسبات جنسی در خانواده و جامعه را در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دچار تحول دائمی کرده‌اند. برپایی اشکال تازه‌تر نهادهای جمعی و منجمله نهاد خانواده از محصولات طبیعی این تحولات همه‌جانبه‌ی اجتماعی است. در چنین شرایطی است که:

— هر چه زمان می‌گذرد، فاصله‌ی اشتغال، درآمد و نقش اجتماعی زنان اروپایی با مردان کمتر می‌شود. ورود میلیونی زنان به بازار کار، سیستم مناسباتی جنسی در جامعه و بازار کار را تغییر می‌دهد. سیستم تقسیم‌کاربه نفع زنان و فرزندان دچار دگرگونی‌های عمده می‌شود و خانواده نیز پا به پای این تحولات، چهره‌های جدید به خود می‌گیرد.

نتایج تحقیقاتی (۲۹۲) بر آنند که در مدت بعد از جنگ جهانی دوم، و هر

(۲۹۲) — برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به نتایج تحقیقات به شرح زیر

1- Bolm Katja etc (red): Changing Patterns Countries.

2- Dahlstrom, Edmund:

- "Individ och Kollektiv i ideologi- Socialisation och vardag".

- Familjen mellan individualism och storskalighet.

3- Reza Eyrumlu: Iranska Familjer i Sverige.

چه زمان می‌گذرد رابطه‌ی عمودی (۲۹۳) در خانواده‌های اروپایی هر چه بیشتر نزدیک‌تر و صمیمی‌تر و دائمی‌تر شده است. تحکیم رابطه مادر با بچه‌هایش در مرکز تحولات قرار دارد. این در حالی است که رابطه‌ی افقی (۲۹۴) هر چه بیشتر نسبی و مشروط شده است. و بدان معنی است که:

– تصمیم‌گیری در خانواده‌ی اروپایی هر چه بیشتر دوجانبه شده است؛

– زنان به اندازه‌ی مردان حق همسریابی و همسرگزینی یافته‌اند، بدین معنی که زنان نیز در انتخاب شوهرانشان به اندازه‌ی مردان فعال شده و حق جستجو و انتخاب یافته‌اند؛

– ازدواجها بیشتر به توافق و تفاهم متقابل زوجین مشروط شده‌اند و،

– زنان در امر ازدواج و طلاق صاحب همان حقی‌اند که مردان و همسرانشان. در هر دو مورد، زنان به اندازه‌ی مردان فعال واجد نقش‌اند، چرا که شرایط مالی و فرهنگی برای زندگی زنان و مادران طلاق‌گرفته بی‌فرزند و با فرزند فراهم است. حضانت مادران به فرزندان نابالغ پذیرفته شده و طلاق گرفتن زنان به معنی جدا شدن از فرزندانشان و سپردن آنان به دست پدر و در نتیجه مادر بزرگ و زن‌بابا نیست.

بهبودی تقسیم کار اجتماعی همراه با تحولات جاری در حوزه‌ی اختیارات، آزادی‌ها و حقوق زنان، باعث شکل‌گیری اشکال جدیدی از نهاد خانواده شده و می‌شوند. این اشکال جدید خانواده هر چه بیشتر بر معیارهای ارزشی برابری حقوق زن و مرد و همچنین دموکراسی بین نسل‌ها تأکید می‌ورزند. از آن میان دو شکل خانواده:

۱- "خانواده‌ی رها از سنت‌های مذهبی" و

۲- "خانواده‌ی همزیستی آزاد"

به اشکال عمده و در حال گسترش کشورهای صنعتی و حتی برخی از

(۲۹۳) – رابطه بین نسل‌ها و بین والدین و فرزندان.

(۲۹۴) – رابطه بین همسرها، همچنین بین وابستگان به یک نسل.

کشورهای در حال تحول غیرصنعتی تبدیل شده‌اند و می‌روند که مدل زندگی مردم شهرنشین جهان متمدن را در خود متبلور کنند.

دیدیم که به باور بنیادگرایان ما، این گونه خانواده‌ها تحت تأثیر آزادی‌هایی که زنان کسب کرده‌اند، در برهه‌ای سرد و بدون شادی و سعادت و تفاهم گرفتار آمده‌اند. گویا این عدم موفقیت به قول شریعتی از ازدواج‌های "قراردادی درخارج کلیسا" و "پشت کردن به مراسم و سنت‌های مذهبی" ناشی می‌شود و ریشه در تغییر باور مردم از دین‌سالاری به مردم‌سالاری دارد. طبیعی است که وقتی ازدواج‌های غیرکلیسایی از نظر اینان چنان زیانبار و محکوم تلقی شوند، تکلیف «خانواده‌های همزیستی آزاد» که متکی به پیمان، تعهد متقابل و هم‌چنین حق تصمیم‌گیری برابر زوجین اند، معلوم است.

خانواده‌ی لائیک یا آزاد از سنت‌های مذهبی

۱- مبنای تحولات

"خانواده‌های آزاد از سنت‌های مذهبی"، بر اساس ازدواج رسمی ولی بدون مراجعه به کلیسا و مسجد و بدون خوانده شدن خطبه‌ی عقد مذهبی تشکیل می‌شود. کسانی که بدون جاری شدن خطبه‌ی شرعی ازدواج می‌کنند، می‌توانند معتقد به مذهب باشند یا نباشند. در واقع، در این جا، عدم اجرا و ترک سنت‌های کهنه و مراسم غیر ضروری و دست و پاگیر مذهبی مطرح است، نه ترک دین و مذهب.

امروزه بسیاری از زوج‌های جوان در کشورهایی که آزادی و دموکراسی رشد کرده و مورد احترام است، آغاز زندگی مشترک خود را به شکلی و نوعی که خود دوست دارند جشن می‌گیرند، نه به شکلی که سنت است، یا از نسل‌های پیشین بیاد مانده، یا مورد خواست خانواده و قوم و طایفه است. خیلی‌ها دلیلی برای ازدواج در مسجد و کلیسا و محضر قانونی این و آن نمی‌بینند و بسیاری خواندن جملاتی به لاتین، عربی و عبری و غیره برای عقد ازدواج را زائد می‌پندارند و دوست دارند تصمیم خود برای زندگی مشترک با همسر خود را به زبان امروزی و قابل فهم بیان کنند.

به عقیده‌ی مردم امروزی، پیمان عقد و زندگی امری شخصی و خصوصی است. اینان نیز بدان اعتقاد دارند که هر عقد و ازدواج تعهداتی را برای طرفین ایجاد می‌کند، اما فکر نمی‌کنند که این تعهدات همان‌هایی هستند که به صورت "سنت" از گذشتگان باقی مانده‌اند و باید مو به مو آن‌ها را اجرا کرد. از نظر مردم امروزی، تعهدات زندگی بر قرارها و سیستم اخلاقی امروزی متکی‌اند. این تعهدات تا زمانی قابل اجرا هستند که هر دو نفر

می خواهند و خود را بدان متعهد می بینند، و زمانی به پایان می رسند که یکی از طرفین؛ چه مرد یا زن، از تداوم زندگی مشترک سر باز می زند. در نتیجه در جایی که همه‌ی مراحل عقد و ازدواج از عناصر و روابط امروزی تشکیل می شود، دلیلی برای اجرای خطبه‌ی عقد به قول معروف شرعی هم وجود ندارد.

در اصل، همه‌ی مراسم و سنت‌های مذهبی عقد و ازدواج چیزی نیستند جز رسمیت بخشیدن به موافقت دو نفر برای آغاز زندگی مشترک. بر اساس سنت‌های مذهبی، اعلام عقد و ازدواج باید با جملاتی از پیش تعیین شده، در حضور یک مقام مذهبی (کشیش و آخوند، یا محضر دار و نماینده‌ی شرع) و گاهی حتی به زبان خاصی مانند عبری و لاتین و عربی ادا شود.

در این شکل جدید و مدرن ازدواج نیز اساس کار موافقت دو نفر برای زندگی مشترک است، ولی به جای آنکه این اظهار موافقت به زبان خاصی و با جملاتی از قبل تعیین شده ادا شود، با جملات دلخواه هر فرد و به زبانی که زوجین می فهمند بیان می شود. در نتیجه هیچ تغییری در اصل و اساس ازدواج پیش نمی آید جز آن که زبان و بیان زوجین به جای زبان و بیان دینی و شرعی می نشینند. حالا چرا به باور عده‌ای به عربی گفتن یک مطلب و منظور به روابط جنسی زن و مردی مشروعیت می بخشد، ولی به فارسی یا ترکی و انگلیسی گفتن همان مطلب به روابط آنان مهر "زنا" می زند، مشکل کسانی است که به چنین اموری اعتقاد دارند و به آن بها می دهند، نه کسانی که کل جریان را ساخته و پرداخته‌ی شریعتمدارانی می دانند که از این کارها نان می خورند و مقام و حشمت و حکومت کسب می کنند.

بی سبب نیست که بنیادگرایان اسلامی مورد بحث ما نیز، همراه همه‌ی شریعتمداران مکتبی، این گرایش‌هایی از سنت‌های کهنه و دست و پا گیر را محکوم می کنند و همراه هم در برابر جریان تشکیل خانواده‌ی غیر مذهبی

صف می‌کشند. آنان، هر دو، روگردانی مردم از اوراد و سنت‌های اسلامی را به خاطر حفظ دین و ادامه‌ی اریایی مذهبی خود محکوم می‌کنند و برای دور نگه داشتن مردم ایران از این تحولات و بهبودی‌ها، به هر دری می‌زنند. در این راستا مظه‌ری ازدواج‌های غیر مذهبی اروپا و مردم مسیحی را نیز انحراف مردم از "صراط مستقیم" اسلامی می‌داند و گناه آنرا هم به گردن کشیشان می‌اندازد. در این مورد شریعتی هم با او هم عقیده است. وی ادعا می‌کند که به اصطلاح "ازهم‌پاشیدگی" زندگی خانوادگی اروپایی و آنچه وی سردی و ناشادابی می‌نامد، بیش از همه برای زوج‌هایی پیش می‌آید که از طریق کلیسا ازدواج نمی‌کنند و به اجرای مراسم مذهبی معتقد نیستند. اینان درست کسانی هستند که به قول وی "به کلیسا راه‌شان نمی‌دهند!" (پیشین، ص ۸۸).

واقعیت این است که عده‌ای از مردم اروپا پشت به مراسم مذهبی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که حضور در کلیسا، حاضر شدن در برابر کشیش و آخوند و محضر دار و خوانده شدن چند جمله‌ی لاتینی یا عربی، نه فقط هیچ معجزه‌ای را سبب نمی‌شود، بلکه به عکس، طرفین را به انجام احکام و سنت‌هایی مجبور می‌کند که نه به وسیله آنان و حتی پدران و پدران‌شان، بلکه به وسیله‌ی آدم‌های قرن‌ها پیش ساخته و پرداخته شده‌اند و اگر خوب‌اند یا بد، به درد همان دوره و مردم همان دوره می‌خورند.

به عقیده‌ی شریعتی اروپا دیده، "ازدواج رسمی و غیرکلیسایی در یک سالن عمومی معمولی" و در برابر یک قاضی «غیرروحانی» سرنوشت ناکامیایی زوجها را از همان آغاز رقم می‌زند. وی گلابه‌مند است که در این مؤسسات عقد عمومی:

— "عاقده یک کارمند اداره با آرمی در سینه است و نه یک «روحانی» که چهره‌اش نماینده روح و ایمان و حرمت و قداست است (!) (پیشین، ص ۸۸)

— سنت‌ها مو به مو اجرا نمی‌شوند و «زوج‌ها همچون کله‌قندهای قالبی‌اند و مراسم از آن قالبی‌تر و، عروس لباس عروسی بر تن نمی‌کند و این

نشانه‌ی عدم علاقه و شادکامی است!»! (پیشین، ص ۸۹).

بالاخره به نظر او این آغاز غیر مذهبی و غیر سنتی - حتی در جایی که موضوع کلیسا و شریعت کلیسایی مطرح است و نه اسلام - به تشکیل خانواده‌هایی می‌انجامد که فقط اسمی‌اند و در آنها نه مرد شوهر است و پدر، نه زن همسر است و مادر و نه فرزندان شور و گرمای خانه و خانواده را درک می‌کنند.

بی توجه به ترفندهای همه‌ی بنیادگرایانی که بازگشت به گذشته‌ها و جوامع از نظر تاریخ تحول اجتماعی، "بدوی" را طلب می‌کنند تا پیشرفت به سمت و سوی آینده‌های بهتر را، امروزه ازدواج‌های رها از مراسم و سنت‌های مذهبی نه فقط در اروپا و بسیاری کشورهای پیشرفته و صنعتی پذیرفته شده‌اند، بلکه در کشور مسلمان نشینی مثل ترکیه هم جای وسیعی را به خود اختصاص داده و می‌رود که انسان امروز و فردا را از سیطره‌ی کشیش و آخوند و قواعد و سنت‌های شریعتمدارانه‌ی آنان برهاند و نهاد خانواده را تماما" تابع رأی و تصمیم برابر زوجین کند. ایرانیان پناهنده و مهاجر در اروپا و آمریکا نیز از این تحول رهاسازی به اندازه‌ی سایر مردم بهره می‌برند و خیلی‌ها عقد اسلامی را با تمام احکام نابرابری همراه با آن را مورد بی‌اعتنائی قرار می‌دهند و زندگی جدید خود را با جشن عقدی غیر مذهبی و مراسم مورد علاقه‌ی خود برگزار می‌کنند. بی‌تردید این شکل از خانواده می‌رود که در ایران مجروح در زیر چرخ‌های سنت‌گرایی رواج یابد و نسل‌ها و زوج‌های جدید را از اجرای مراسم بدون نتیجه و دست و پا گیر، و هم زنان ایران را از آثار و تعهدات ستم‌گرانه و مردسالارانه‌ی این سنت‌ها رهایی بخشد. تجربه‌ی کشور مسلمان نشین ترکیه در این زمینه آموختنی است:

۲- ترکیه، کشوری مسلمان‌نشین با نظام حکومتی

جدایی دین از سیاست

از ۱۹۲۸ که جدایی دین از سیاست در ترکیه قانوناً به اجرا در آمد و تمام آثار دینی و احکام مذهبی از قوانین این کشور زدوده شدند، شکلی از نکاح که به "نکاح مدنی" معروف است به جای نکاح شرعی نشست. از آن پس مردم عموماً شهرنشین و متجدد و متمدن ترکیه، بدان بسنده کردند که با حضور نماینده‌ی قانون و شهرداری ازدواج و عقد خود را قانوناً به ثبت برسانند و دیگر احتیاجی به مراجعه به آخوند و عاقد اسلامی نبینند. با این وجود، معتقدان مذاهب مختلف، چه مسلمانان یا مسیحیان و یهودیان و غیره، امکان یافتند تا پس از انجام این مراسم سکولر قانونی، اگر خواستند جداگانه در محاضر و مساجد خود عقد شرعی هم جاری کنند.

اکنون در ترکیه همان عقد قانونی "مدنی نکاح" رها از سنت‌های اسلامی به اجرا در می‌آید و با آن که اسلام‌گرایان و شریعت‌خواهان هر از گاهی آنرا غیر شرعی می‌نامند، ولی حتی یک چنین ترفندهایی نتوانسته است مردم و زنان ترکیه را از ادامه‌ی "ازدواج مدنی" و مبتنی بر قانون منصرف کنند. بر اساس چنین نگرشی به مسایل دینی و جدایی دین از سیاست، در این کشور مسلمان‌نشین موفقیت‌های بزرگی نصیب زنان ترکیه شده و حتی برابری ارث بین فرزندان ذکور و مونث قبل از نیمه‌ی قرن ۱۹ به تصویب رسیده است. اخیراً نیز با تصویب قانون جدید مدنی تمام آثار باقیمانده از نابرابری جنسی از قوانین ترکیه حذف شده و حقوق مدنی جاری در اروپا با همه‌ی آثار و نتایجش به رسمیت شناخته شده است. از جمله‌ی این اصلاحات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- ریاست قانونی و شرعی مرد و نتایج و آثار آن حذف شده،
- ۲- حضانت کودکان به مادران داده می‌شود و،
- ۳- اموال خانواده، حتی آنها که در دوره‌ی زندگی مشترک محصول کار و

پس انداز شوهرانند، به طور مساوی به هر دو طرف تعلق دارند.
بدیهی است که این موفقیت‌ها ممکن نبوده مگر آنکه اصل جدایی دین از حکومت و سیاست پذیرفته شده و در این راستا، قانون مدنی و خانواده از تأثیر احکام شرعی و سنت‌های دینی خلاصی یافته‌اند (۲۹۵).

با این وجود، هنوز هم مبارزه برای برگرداندن زنان به خانه‌ها و محدود کردن آنان با مرزبندی‌های سنتی اسلامی یکی از اهداف مشترک اسلام‌گرایان ترکیه است. آنان از هر فرصتی برای غیرشرعی جلوه دادن نکاح مدنی استفاده می‌کنند و آنرا مغایر شرع اسلام اعلام می‌دارند. در سال ۱۹۸۸ که حزب رفاه به همراهی حزب "راه راست" بر سر کار آمد و چند ماهی به اسلام‌گرایان ترکیه، از سنت‌گرایان تا به بنیادگرایان، برای تغییر قانون اساسی و به کاربردن شریعت اسلامی به جای قوانین مورد تصویب مردم، امیدواری‌هایی داد، اسلام‌گرایان از لایه‌ها مختلف ناگهان فعال شدند. آنان از سویه‌های مختلف غلاف‌های فرقه‌بندی خود را دریدند و نظریاتی را در جامعه‌ی ترکیه مطرح کردند که از حدود دهه‌ی ۱۹۳۰ تقریباً هیچ وقت به طور آشکار عنوان نشده، یا اجازه‌ی بیان نیافته بودند.

از جمله‌ی این موارد، اظهار نظر یکی از مبلغین اسلامی و از اعضای حزب اسلامی رفاه، در یک کانال تلویزیونی نیمه اسلامی و نیمه طریقتی بود. این آدم که در بحثی اجتماعی شرکت کرده بود، ضمن انتقاد از مدرنیسم در جامعه‌ی ترکیه، اظهار داشت که اکنون در این کشور ۱۸ میلیون زن بدکاره و "جنده" زندگی می‌کنند. مجری برنامه که فکر می‌کرد اشتباهی رخ داده است، دخالت کرد تا رقم را اصلاح کند، ولی این آدم صحت ارقام خود را تأکید و ادعای خود را تکرار کرد. همان وقت یکی از استادان دانشگاه که از راه دور

(۲۹۵) - به مقاله‌ی نویسنده تحت عنوان "ترکیه - حزب رفاه می‌برد، زنان می‌بازند" مراجعه شود:

- Turkiet, Refahpartiet vinner, Kvinnor forlorar, s. 28-34.

در بحث مذکور شرکت داشت، اجازه‌ی بحث گرفت و این آدم را متهم کرد که با قید رقم ۱۸ میلیون زنان فاحشه در ترکیه مجموع زنانی را در نظر دارد که با نکاح مدنی و بدون نکاح و مراسم اسلامی ازدواج کرده‌اند. مجری برنامه که فکر نمی‌کرد یک آدم تحصیل کرده و سیاسی تا به این حد سقوط کرده باشد که نصف بیشتر جمعیت زنان یک کشور را فاحشه خطاب کند، دخالت کرد و از این آدم خواست که این اتهام را انکار کند. ولی وی از تأیید یا انکار این اتهام خودداری کرد و عملاً "مدعی فاحشه بودن ۱۸ میلیون از جمعیت حدود ۳۰-۲۵ میلیونی زنان کشور خود شد.

این مسأله بسیاری را از خواب و بی‌توجهی بیدار کرد و خیلی‌ها فهمیدند که اینان هنوز نیامده، زن و بچه‌ی مردم را فاحشه خطاب می‌کنند، چه رسد به آن که به قدرت سیاسی دست یابند.

البته زمان زیادی نگذشت که مردم ترکیه که شاهد اتفاقات در ایران و افغانستان بودند، حکومت نیمه‌اسلامی را مجبور به استعفا کردند و این آدم هم به جرم توهین به زنان کشور مورد تعقیب قانونی قرار گرفت. ولی این وقایع نشان دادند که با وجود بیش از ۷۰ سال سابقه‌ی تاریخی، هنوز هم گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی در این جا و آن جا زنانی را که خود را از سنت‌های دینی و احکام مذهبی عقد و ازدواج رها نکرده‌اند، جزو بدکاران به حساب می‌آورند. در واقع مبارزه کماکان بین سنت‌گرایان اسلامی که می‌خواهند تاریخ را در این کشور مسلمان‌نشین به عقب بکشند و مردمی که دیگر نمی‌خواهند عتاق زندگی خود را به دست شریعت خواهان و مفسران کتاب‌های مقدس بدهند، ادامه دارد و خانواده و حقوق زنان در مرکز این مبارزات قرار دارد.

این صف‌بندی اخیراً در جریان تصویب قانون مدنی و قوانین خانواده‌ی مناسب با حقوق بشر پذیرفته شده در اروپا مجدداً خود را بروز دادند. مدرنیست‌ها و متجددین جامعه‌ی ترکیه توانستند آثار باقیمانده‌ی پدرسالاری و مذهبی را از نو از قوانین خود پاک کنند و برای زنان حقوقی قائل شوند

که هم‌ردیف حقوق زنان در اروپاست و در هیچ کشور مسلمان‌نشین سابقه ندارد. در سال ۲۰۰۱ مبارزان سکولر و طرفداران "جدایی مطلق دین از سیاست" در ترکیه موفق شدند قانون اساسی خود را تغییر دهند و در بند مربوط به خانواده به جای "خانواده نهادی بنیانی جامعه است"، بنویسند: "خانواده نهادی بنیانی جامعه است و در آن زنان و مردان از حقوق مساوی برخوردارند".

خانواده‌ی «همزیستی آزاد»

۱- پرنسپ‌های اساسی

این شکل از خانواده مبتنی بر همزیستی آزاد یک مرد مجرد و یک زن مجرد (با یا بی فرزند و فرزندان) است و بر اساس پیمان فردی و متقابل آنان و عموماً به صورت ثبت نشده و رسمی نشده شکل می‌گیرد. این شکل از زندگی بر پایه‌ی «موقت و مشروط بودن» قرار ازدواج بنا شده است. به عقیده‌ی طرفداران خانواده‌ی «همزیستی آزاد»، سنت‌های موجود زندگی خانوادگی عموماً مذهبی و مردسالارانه‌اند. بسیاری از مردان تا زمانی که به طور آزاد با زنان مورد علاقه‌ی خود رفت و آمد دارند، دموکرات و برابری طلبند و به رأی و نظر دوست دختر خود به دیده‌ی احترام می‌نگرند، ولی به محض ازدواج، تحت تأثیر سنت‌های قدیمی، تغییر عقیده و رفتار می‌دهند و تعهدات و تقسیم کاری را به زن خود تحمیل می‌کنند که در اصل نابرابری طلبانه، ظالمانه و نادرست‌اند.

در ضمن، عموماً افکار عمومی مردم تابع سنت‌های قدیمی و عرف و عادت است و بیشتر با قدرت و کنترل شوهران بر زنان تطبیق یافته است تا با برابری زن و مرد.

هم‌چنین قوانین حاکم در بخش بزرگی از جهان (و بخصوص در کشورهای از نظر فرهنگی و اقتصادی فقیر و از نظر اجتماعی فلج و از آن میان در اکثر کشورهای مسلمان‌نشین) تحت تأثیر عادت‌های پدرسالارانه‌ی سنتی و دینی، روی حق افزوده‌ی شوهران تأکید دارند. این تأکید در کشورهایی که دین پایه‌ی وضع قوانین است، از آن جمله ایران، افغانستان، عربستان، سومالی و غیره و غیره، بسی مردسالارانه‌تر و ظالمانه‌ترند.

برای رهایی از این گونه تأثیرات قانونی، حقوقی و فرهنگی حاکم، و در پاسخ به قید و بندهای مردسالارانه، خانواده‌ی «همزیستی آزاد» شکل می‌گیرد. بر

این باور جمعی از زنان و مردان امروزی که نسبت به برابری جنسی حساسیت بیشتری دارند، از آغاز، زندگی مشترک خود را موقت و مشروط به وجود علاقه و توافق طرفین اعلام می‌کنند و از این رو آن را "همزیستی آزاد" می‌خوانند.

باید توجه داشت که مشروط و موقت بودن همزیستی آزاد بدین معنی نیست که این شکل از زندگی به آسانی و در کوتاه مدت از هم می‌پاشد. بسیاری از این زوج‌ها عمری زندگی کرده و می‌کنند، بچه می‌آورند و مثل هر پدر و مادر مسئول، فرزندان خود را تا مرحله‌ی بلوغ و استقلال تربیت می‌کنند و حتی برای همدیگر ارث بجا می‌نهند و از همدیگر ارث می‌برند. در عین حال باید توجه داشت که نه موقت بودن زندگی مشترک امری تازه و عجیب است، نه مشروط بودن آن. اصولاً ازدواج؛ حتی اگر به نیت تمام طول عمر هم انجام گرفته باشد، ماهیتاً "موقت" و مشروط به توافق طرفین است و عملاً تا زمانی دوام می‌آورد که زوجین بدان متعهد و پایبندند. در این رابطه، تفاوتی که "همزیستی آزاد" با زندگی مشترک سنتی دارد، آن است که در این شکل از زندگی، همه‌ی روابط به قرار و توافق متقابل زوجین بستگی پیدا می‌کند، نه فقط به رأی و اراده‌ی شوهر، یا به سنت‌های پدرسالارانه و این که مادرم چه کار می‌کرد، پدرم چه رفتاری داشت، یا سنت‌های خویشاوندی چه می‌گویند و کتابها چه می‌نویسند.

در این شکل از زندگی مشترک، مبنای تصمیمات از سوی فردی است. یعنی زن در تصمیم به آغاز زندگی و در جریان "تقسیم کار و قدرت" در خانواده و موقع جدایی، به همان اندازه حق دارد که مرد. از این نظر، این شکل از زندگی مشترک به برابری مطلق جنسی و قواعد دموکراسی متکی است. از سوی دیگر، روابط موجود به مبنای وجدانی و اخلاقی امروزی متکی اند تا به سنت‌های مبتنی بر نابرابری جنسی پیشینیان و جوامع قبیله‌ای بدوی.

بر خلاف تبلیغات گذشته گرایان، آزادی، دموکراسی و احترام به حقوق فردی نه تنها سطح تعهدات اخلاقی انسانی متقابل بین زوجین و نسل‌ها را کاهش نمی‌دهد، بلکه به آن می‌افزاید. احترام نهادن به حق انتخاب انسان‌ها و مسئول شناختن هر فرد عاقل و بالغ، میانی اخلاقی را در انسان‌ها ارتقاء می‌دهد و بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی مردم می‌افزاید. آزادی و برابری و دموکراسی، خصلت‌های گرگ منشی انسان‌ها را از بین می‌برند و به جای آن تفاهم و درک متقابل ایجاد می‌کنند. بر عکس، نابرابری و ستم و دیکتاتوری، سطح تعهدات اخلاقی را تقلیل می‌دهند و انسان‌ها را به گرگ هم‌دیگر تبدیل می‌کنند. طبیعی است که این موارد با پیش‌دآوری رایج در بین بنیادگرایان منطبق نباشد و از زاویه‌ی دید مردم معتاد به ارزش‌های رایج در جوامع توتالیتر و مناسبات رایج "امام و امتی"، قابل پذیرش نباشد.

بر این مینا، نه زمانی که مرد و زنی می‌خواهند بر اساس پرنسپ‌های مدرن، از جمله برابری جنسی و دموکراسی، ازدواج بکنند عملاً" احتیاج به اجرای قراردادهای مذهبی و شرعی‌ی از پیش تعیین شده دارند، نه وقتی که می‌خواهند از هم‌دیگر جدا بشوند. این است که این شکل مدرن از خانواده :

— نه تنها بدون اجرای مراسم عقد مذهبی انجام می‌گیرد،

— بلکه هم‌زمان خود را از همه‌ی احکام و سنت‌های جنسی، مذهبی، سنتی و عرفی رها می‌کند و به جای همه‌ی آنها، سازماندهی زندگی مشترک مبتنی بر توافق و تفاهم متقابل زوجین را بنا می‌نهد. این نوع از خانواده، تا زمانی دوام می‌آورد که این تفاهم و توافق وجود دارد و باقی است.

۲- زنان پیشگامان برابری جنسی

از آنجا که مراسم و سنت‌های موجود اصولاً" مذهبی و مردسالارانه و نسبت به مذاهب مختلف کم و بیش نابرابری طلبند و طرف مرد را می‌گیرند تا زن

را، این است که امروزه بیش از همه این زنانند که زندگی "همزیستی آزاد" را شرط ازدواج خود قرار می‌دهند. هر چه جامعه به سوی دموکراسی و برابری می‌رود و زنان از حقوق بیشتری برخوردار می‌شوند، گرایش برای تشکیل خانواده‌های "همزیستی آزاد" به همان نسبت افزایش می‌یابد. این فرایند می‌رود تا ساخت روابط خانوادگی را از بیخ و بن تغییر دهد و راه را برای بهره‌مندی هر چه بیشتر از آزادی‌های ناشی از دموکراسی، مدنیت و تمدن در حال تکوین جهانی، فراهم آورد.

۳- تاریخ تحولات

این شکل از خانواده هنوز بسیار کم سن و سال است و به روز و روزگار نه چندان دوری در دهه‌ی ۱۹۶۰ بر می‌گردد که در آن زنان اروپای شمالی و غربی در ابعاد وسیعی وارد بازار کار شدند. داروهای ضد بارداری تولید و به بازار آمدند، و زنان قادر به تنظیم برنامه‌ی فرزندزایی خود شدند. برابری‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان پذیرفته شدند، جنبه‌ی قانونی به خود گرفتند و گام به گام در همه‌ی زمینه‌های زندگی گسترش یافتند. "جامعه‌ی رفاه" حداقل زندگی مادی را برای همه‌ی شهروندان تضمین کرد و زنان و جوانان توانستند از نظر مادی و اجتماعی و فرهنگی:

— روی پای خود بایستند،

— بدون هرگونه مشکل خاص مستقل و "بدون آقابالاسر" زندگی کنند و،

— در مورد خود و زندگی‌شان راساً تصمیم بگیرند.

تحت تأثیر این گونه دگرگونی‌ها و دستاوردهایی از این دست، به ابتکار زنانی که خواهان حفظ برابری کامل جنسی بودند و مردانی که بر این اصول دموکراسی پای می‌فشردند، خانواده‌ی «همزیستی آزاد» در کشورهای مختلف اروپا شروع به گسترش کرد.

در آن زمان، به نظر بسیاری از مردم اروپا خانواده‌ی "همزیستی آزاد" متفاوت از خانواده به مفهوم سنتی در اروپا بود و می‌رفت که زندگی خانوادگی نوع سنتی و دائمی را زیر سوال ببرد و با ارزش‌های آن از نظر دائمی بودن، تربیت فرزندان و تعهد دراز مدت متقابل به مقابله برخیزد. اما واقعیت غیر از این بود و به تدریج همه پی بردند که این نوع از زندگی نه فقط ضدیتی با حقوق و وظائف اعضای خانواده ندارد، بلکه فقط شکل جدیدی از زندگی خانوادگی است، با این تفاوت که:

– آزادی‌های فردی و دموکراسی را وسیع‌تر از پیش بکار می‌گیرد؛

– بر برابری جنسی زن و شوهر متکی است؛

– تقسیم کار عادلانه‌تر دارد یا در این جهت تکامل می‌یابد. در واقع، دیگر "همزیستی آزاد" یک همزیستی موقتی هم نیست، بلکه هم دوام می‌آورد و هم در فرزندزایی و تربیت کودکان وظائف خود را به عهده می‌گیرد.

این اواخر در کشورهای اسکاندیناوی، و از آن پس رفته رفته در سایر کشورهای اروپای شمالی و غربی، خانواده‌ی "همزیستی آزاد" جنبه‌ی قانونی هم به خود گرفته است. زنان و شوهران این شکل از خانواده قانوناً در اموال خانواده شریک شده‌اند؛ به هنگام جدایی موظف به تقسیم و تأمین هزینه‌ی زندگی فرزندان نابالغ مشترک‌شان هستند، و بالاخره حق دارند مالیات مشترک بدهند و از هم دیگر ارث ببرند (۲۹۶).

(۲۹۶) – به کتاب نویسنده تحت عنوان "خانواده‌های ایرانی در سوئد" مراجعه شود:
- *Iranska Familjer i Sverige*, s. 75-89.

۴- بنیادگرایان اسلامی و مناسبات دموکراتیک در

خانواده

با وجود این سابقه‌ی طولانی، هیچ کدام از این آقایان مورد بحث که در رابطه‌ی اروپا "مو را از ماست می‌کشند" و "مو را در چشم دیگران می‌بینند" اما تیر چوبی را در چشم خود نمی‌بینند" هیچ درکی نسبت به این تحولات دموکراتیک در خانواده و جامعه‌ی اروپایی و پدیده‌ی برپایی اشکال جدید خانواده در اروپا نشان نمی‌دهد. هر دو، به جای پرداختن به امور و تحولات چنین مهم و اساسی، پدیده‌ی رویگردانی از اجرای مراسم مذهبی را محکوم می‌کنند و سعادت زن و مرد را در گرو پذیرش مراسم و سنت‌های مذهبی می‌یابند. آنان برای رسیدن به خواست تبلیغاتی خود در مورد جامعه‌ی بنیادین اسلامی، تا آنجا پیش می‌روند که چشم به روی واقعیت‌ها، تحولات و پیشرفت آزادی و برابری در سیستم جدید خانواده‌ی اروپایی می‌بندند. این همه برای آن است که اینان می‌خواهند از هر راه ممکن اخلاقی و غیر اخلاقی، "یا به حیلت، یا به حالت، یا به زاری یا به زور"، ثابت کنند که گویی:

— خانواده‌ی مسیحی از زندگی غیر مذهبی اروپایی بهتر است و خانواده‌ی اسلامی از خانواده‌ی مسیحی. هیچ بهبودی در نهاد خانواده به وقوع نپیوسته و هر تحول و تغییری که اتفاق افتاده، جز به سردی زندگی و درماندگی زنان نیانجامیده است.

هر دو اینان، چه مطهری یا شریعتی، می‌کوشند هرگونه بهبودی نهاد خانواده را انکار کنند و انسان امروزی را از هر چه پیشرفت و تمدن و ترقی است ناامید کنند، و از این طریق نشان دهند که گویا برای مردم ایران راه نجاتی باقی نمی‌ماند جز آن که به اسلام "راستین" این آقایان پناه ببرند و گذشته‌های دور و زندگی قبیله‌ای را باهمه‌ی نیکی و بدی‌هایش ببینند و بالاخره، طوق امتی امامان قرن بیست و یک را بر گردن بیاویزند.

دیدیم که انتقاد کردن آسان است ولی هدایت دیگران به صدها و صدها سال قبل از این و قبولاندن سنت‌هایی که دیگر کهنه شده‌اند و جایی برای پذیرش و عمل ندارند، دشوار. این دشواری قابل عبور نیست مگر آنکه مبلغان بنیادگرا به ابداع و اختراع اطلاعات غیر واقعی دست بزنند و از طریق مجبور کردن مخاطبان خود برای انتخاب بین بد و بدتر، نمونه‌ی آرمانی خود را از قعر قرون و اعصار بیرون بکشند و به هوادارن مسخ شده و گول خورده‌ی خود تحمیل کنند. در این راه، هیچ کدام از این استادان شریعت خواه گویی هیچ مرز اخلاقی نمی‌شناسند و از هر شیوه‌ی ممکن برای پیروزی بر افکار خوانندگان‌شان بهره می‌گیرند.

این گویا شیوه‌های مشترک همه‌ی بنیادگرایان و اسلامگرایان زندانی در فرقه‌بندی‌هاست که به سیستم اخلاق عمومی واقعی نمی‌گذارند و برای پیشبرد منافع فردی و جمعی خود، سیستم اخلاقی خاص خود را دارند و از این رو به راحتی می‌توانند نیک را بد، و بد را نیک جا بزنند و آن را به حساب "تقیه‌ای" بگذارند که دروغ‌زنی و عوامفریبی را حلال و حتی در مواردی واجب شرعی می‌داند. از این نظر، نه تفاوت چندانی بین این آقایان هست، نه تفاوتی بین اینان با سایر اسلامگرایان شریعت‌خواه یا بنیادگرا. در واقع تفاوت‌ها به تعبیر علی شریعتی بیشتر در شکل‌اند تا در محتوی.